

الهه غفوریان، پرستار ساکن منطقه ما
از بهترین لحظه های کاری اش می گوید

۵۴

شیرینی خدا حافظی با بیماران



عکس: فهیمه فرخی / شهرآرا / ویرایش شده با هوش مصنوعی

یکتا محمودآبادی، کم سن ترین
مجموعه دار کشور است
سفر به تاریخ با ۸۰۰ جعبه کبریت

۶



۳

حذف پل هوایی در انتهای
بولوار امام خمینی (ره) اهالی را نگران کرده است
عبور پرخطر دانش آموزان

۷

آیدا عربی توانسته در نوجوانی
در ورزش رزمی موفقیت کسب کند
اعجوبه طرق

شما می توانید اخبار کوچه و خیابان خود را به شماره ۰۹۱۵۱۰۴۵۹۵۱ در پیام رسان ایتا بفرستید.

شما چه خبر

● برگزاری جلسه هفتگی قرآن برای بانوان محله کوشش

هر هفته در محله کوشش، جلسه تلاوت و تدبر قرآن کریم ویژه بانوان در زیرزمین مسجد امام رضا^(ع) برگزار می شود. این محفل معنوی با عنوان متوسلین به امام رضا^(ع)، روزهای دوشنبه قبل از نماز مغرب و عشا برگزار می شود. خاتم عنا بستانی، از بانوان ساکن محله، مدرس این جلسه هفتگی قرآن کریم است.



● هدیه ویژه برای «زینب» های دبستان بنت اسد

سمیرا منشادی^(س) به مناسبت میلاد حضرت زینب^(س) و گرامی داشت روز پرستار، پانزده سری هدیه میان دانش آموزانی که نامشان زینب بود، در دبستان دخترانه بنت اسد محله بهارستان توزیع شد. هدایا در فضایی شاد اهدا شد و دانش آموزان با فداکاری ها و سیره حضرت زینب^(س) آشنا شدند. این برنامه با همکاری مسجد و پایگاه امام علی النقی^(ع) و پایگاه حضرت مرضیه^(س) خیابان شهید اصلانی ۹۹ اجرا شد.

● درخشش دختران محله انقلاب در مسابقات قرآن

بانوان و دختران مسجد حمزه سید الشهدا^(ع) و پایگاه مقاومت بسیج والفجر محله انقلاب در مسابقات قرآن کریم بسیج ناحیه کمیل، حوزه های ۱ و ۴ نجه، خوش درخشیدند. این مسابقات با حضور بیش از ۱۵۰ شرکت کننده در سه رده سنی خردسالان، نوجوانان و بزرگسالان، در بیت الرقیه^(س) واقع در خیابان شهید دایی ۵۱ برگزار شد. بیش از ۳۵ نفر از بانوان و دختران مسجد حمزه در این رقابت ها شرکت کردند و موفق شدند مقام های برتر رشته های حفظ کمتر از هفت سال، قرائت قرآن و مکبری نماز را به دست آورند.

● ۴ پیوند مبارک در مسجد بیت المهدی (عج)

مراسم ازدواج چهار زوج جوان هفته گذشته در مسجد بیت المهدی^(عج) محله خلیج برگزار شد. این مراسم با حضور خانواده ها و جمعی از اهالی محل و به همت قرارگاه ازدواج آسان و فرزندآوری و پایگاه نرجس حوزه یک نجه برگزار شد. در این برنامه، خانواده های جوانانی که قصد سامان دهی زندگی فرزندان شان را دارند، با مراجعه به پایگاه و ثبت مشخصات، از مشاوره و راهنمایی بانوان قرارگاه بهره مند می شوند و زوج ها برای آغاز زندگی مشترک معرفی می شوند. در پایان مراسم، زوج های جوان مورد تکریم قرار گرفتند و هدایایی نیز به آنان اهدا شد.



خدمات شهری، در صدر درخواست های مردمی

تعداد پیام های مردمی

۱۳ تماس

حوزه خدمات شهری

۶ تماس مربوط به خدمات شهری بود. در این تماس ها، شهروندان درباره رفت و روب و جمع آوری زباله در بولوار قائم (شهید صفاری)، کوشش ۴۰، شهید فضل^(ی) ۷ (در محله هفده شهریور)، شهید خاکستری^(ی) ۳، سپاه ۲۵ گلایه داشتند. یک شهروند هم از محله زارعین درخواست لایروبی کانال ها را داشت.

حوزه فنی و عمران

۴ تماس در حوزه فنی و عمرانی برقرار شد و شهروندان از مشکلات آسفالت و جداول در بولوار شهید دایی، خیابان شهید فرجی و شهید ناظر ۹۳ گلایه داشتند.

تماس های غیر مرتبط

شهروندی از محله بهارستان، درخواست اصلاح دریچه کانال سازمان فاوا در خیابان شهید خاکستری را داشت.

حوزه شهرسازی

برخلاف ماه های گذشته که حوزه شهرسازی پرتماس بود، این ماه فقط ۲ تماس در این زمینه ثبت شد که مربوط به ساخت و ساز غیرمجاز و پیشروی در معابر خیابان کوشش و فدائیان اسلام بود.

شهرآرامحله پیگیری می کند

وضعیت رفت و روب را که یکی از خواست های پرتکرار این هفته بود، شهرآرامحله در هفته آینده پیگیری خواهد کرد.

سمیرا منشادی^(س) هفتم آبان طبق روال هر ماه، نوبت پاسخ گویی مدیران شهرداری منطقه ۷ در مرکز ارتباطات مردمی ۱۳۷ بود. در هفته ای که گذشت، شهردار منطقه ۷ رضا داوری به همراه معاون فنی و اجرایی، رئیس اداره خدمات شهری، رئیس اداره نظارت بر ساخت و سازها به همراه مسئول روابط عمومی این منطقه در مرکز ارتباط مردمی ۱۳۷ حضور یافتند و ۹۰ دقیقه پاسخ گوی مطالبات شهروندان بودند. این ماه ۱۳ تماس مردمی در این سامانه ثبت شد.

۱۳۷



حذف پل هوایی در انتهای بولوار امام خمینی (ره)
اهالی را نگران کرده است

عبور پرخطر دانش آموزان

نجمه موسوی زاده | ساعت حوالی یک ظهر است و تردد خودروها زیاد شده است. دو پسر نوجوان با کوله پشتی هایی بر دوش، تازه از مدرسه تعطیل شده اند. هنگام عبور از خیابان پهن، چند بار قدم به جلو برمی دارند و باز می گردند تا بالاخره راهی امن برای عبور پیدا می کنند.

اینجا سه راه امام خمینی ۸۷ است؛ جایی که پیام های مکرر اهالی درباره خطر تردد دانش آموزان و احتمال تصادف آن ها، ما را به بازدید از این نقطه محله امام خمینی (ره) و این خیابان کشانده است.



افزایش خطر با حذف پل هوایی

زهراریاحی، یکی از ساکنان این محدوده، تا سال گذشته دخترش را به تنهایی به مدرسه می فرستاد، اما حالا با وجود شاغل بودن، ناچار است هر روز صبح، او را شخصاً بدرقه کند. ریاحی می گوید: همه مدارس این محدوده در سمت کوچه های زوج بولوار امام خمینی (ره) قرار دارند. فقط در امام خمینی ۷۶، شش مدرسه از ابتدایی تا متوسطه دوم، دخترانه و پسرانه وجود دارد. دانش آموزانی که در سمت دیگر خیابان زندگی می کنند، مجبورند از خیابان عبور کنند.

او ادامه می دهد: تا تابستان امسال، قبل از اجرای پروژه دسترسی میدان انقلاب به بولوار نماز، پل هوایی در انتهای بولوار امام خمینی (ره) بود و دانش آموزان از آن استفاده می کردند، اما با حذف پل هوایی، ناچارند از خیابان رد شوند که بسیار خطرناک است.

ریاحی سه راه سمت خیابان های امام خمینی زوج را نشان می دهد و می افزاید: لاین کنار کاملاً باز است و حتی در زمان چراغ قرمز، خودروها می توانند عبور کنند. راننده ها صبح ها برای رسیدن به محل کار یا رساندن فرزندانشان به مدرسه، عجله دارند و احتیاط نمی کنند که هوای عابر پیاده را داشته باشند.

عبور با ترس و لرز

هادی فرجی پور، یکی دیگر از اهالی و بازنشسته شرکت های خدماتی است. او گاهی در یکی از مغازه های نزدیک سه راه برای گپ و گفت می نشیند: «بارها دانش آموزانی را دیده ام که جرئت رد شدن از خیابان را ندارند؛ فرقی ندارد دختر باشند یا پسر. حتی والدینی که دنبال بچه های کوچک ترشان آمده اند، گاهی نمی توانند از خیابان عبور کنند. وقتی بزرگ ترهای ترسند، تکلیف بچه ها معلوم است.»

او با نگاهی نگران به مسیر عبور خودروها توضیح می دهد: از

شهرداری منطقه خواسته ایم یا پل هوایی را دوباره نصب کنند یا حداقل سرعت گیر و چراغ عابر پیاده بگذارند. اما هنوز هیچ اقدامی انجام نشده است؛ مشکلی که از ابتدای سال تحصیلی امسال خانواده ها را نگران کرده اما انگار تازمانی که حادثه ای جدی رخ ندهد، کسی اقدامی نمی کند.

مریم پیله ور، یکی دیگر از اهالی، نیز می گوید: اجرای پروژه های عمرانی و اصلاح مسیرها در محدوده بولوار امام خمینی (ره) و میدان انقلاب باعث بهبود تردد خودروها شده، اما در عوض امنیت عابران، به ویژه دانش آموزان را کاهش داده است.

او ادامه می دهد: ما فقط می خواهیم مسیر امنی برای بچه ها فراهم شود. اگر پل هوایی نمی سازند، حداقل چراغ هوشمند در ساعات رفت و برگشت مدارس بگذارند، یا راهکارهای ایمنی دیگری را لحاظ کنند.

ایمن سازی براساس ضوابط

معاون فنی و اجرایی شهردار منطقه ۸ از حذف پل های هوایی در خیابان های شهری به دلیل ضوابط ترافیکی خبر می دهد و می گوید: سازمان حمل و نقل و ترافیک شهرداری مشهد طبق ضوابط جدید اعلام کرده است که پل های هوایی داخل خیابان های شهری که عرضی مشابه بولوار امام خمینی (ره) دارند، جمع شوند و تنها پل های واقع در شریان های بزرگراهی باقی بمانند. بنابراین بازگرداندن پل هوایی به انتهای بولوار امام خمینی (ره) امکان پذیر نیست.

مهدی حسین زاده می افزاید: با این حال، شهروندان و ساکنان این محدوده می توانند درخواست خود را به صورت کتبی به شهرداری ارائه دهند تا پس از بازدید از محل و هماهنگی با اداره ترافیک، اقدامات لازم برای ایمن سازی مسیر عبور دانش آموزان به شکل های دیگری انجام شود.

پیاده روستی ضلع شمالی بولوار شهید باباپور به آخر خطر رسید

شهردار منطقه ۸ با اعلام اتمام پروژه پیاده روستی ضلع شمالی بولوار شهید باباپور توضیح داد: این پروژه شامل اجرای ۳ هزار متر مربع تایل فرش، هفتصد متر طول جدول گذاری، احداث فضای سبز و مسیر ویژه دو چرخه سواری است. کاظم یزدان مهرافزود: هدف از این پروژه تسهیل تردد عابران پیاده و ترویج فرهنگ حمل و نقل پاک است.

پل انقلاب سبزی شود

رئیس اداره فضای سبز شهرداری منطقه ۸ گفت: پروژه احداث فضای سبز ۲۱ هزار متری در محدوده تقاطع غیر همسطح پل انقلاب در دست اجراست. این پروژه با هدف بهبود کیفیت هوا و افزایش سرانه فضای سبز اجرایی شود. محمود ثریایی افزود: گونه هایی چون توت، زیتون، نارون و سرو نقره ای و درختچه های ارغوان، در این طرح کاشته خواهد شد.

گروه دوام ثامن شهرداری منطقه ۸ افتخار آفرید

تیم آقایان گروه دوام ثامن شهرداری منطقه ۸ در هفتمین دوره مسابقات عملیاتی گروه های داوطلب واکنش اضطراری، مقام دوم را کسب کرد. این دوره شامل بخش هایی مانند اسکان اضطراری، حمل مصدوم در شرایط سخت، احیای قلبی ریوی (CPR) و اطفای حریق بود که با حضور تیم های مناطق سیزده گانه شهرداری مشهد برگزار شد.



در حاشیه بازدید مدیران شهری مطرح شد

پیشرفت چشمگیر پروژه بوستان جهان شهر

نجمه موسوی زاده | اعضای کمیسیون خدمات شهری و محیط زیست شورای شهر به همراه معاون خدمات شهری شهردار مشهد، شهردار منطقه ۸، معاونان و رؤسای ادارات این منطقه از روند اجرای پروژه بوستان جهان شهر بازدید کردند تا مراحل پیشرفت پروژه و زمان بندی تکمیل آن را بررسی کنند. رئیس کمیسیون خدمات شهری شورای شهر مشهد، در حاشیه این بازدید توضیح داد: روند اجرای پروژه بوستان جهان شهر بسیار مطلوب بوده است؛ به طوری که فاز اول با پیشرفت فیزیکی ۷۴ درصد و فاز دوم با پیشرفت ۴۳ درصدی رویه روست. حسن کریمدادی ادامه داد: با تزریق منابع و همکاری معاونت خدمات شهری شهرداری مشهد، فاز اول تا پایان پاییز و فاز دوم تا ۲۲ بهمن به بهره برداری می رسد تا شهروندان بتوانند از آن به طور کامل استفاده کنند.



الهه غفوریان، پرستار ساکن منطقه ما
از بهترین لحظه های کاری اش می گوید

شیرینی خدا حافظی با بیماران

سمیرا منشادی برای الهه غفوریان، پرستاری فقط یک شغل نیست؛ رؤیایی است که از کودکی در دلش جوانه زده است. او هنوز آن روزها را به یاد دارد؛ روزی که پرستار مهربانی در درمانگاه، دستش را گرفت و درد آمپول را با لبخندش آرام کرد. چهره مهربان پرستار در ذهنش ماند و چراغ مسیر آینده اش شد. الهه از همان وقت می دانست که می خواهد مثل او باشد.

از آن به بعد بود که بازی های کودکانه اش، رنگ دیگری گرفت. باند اژگردن عروسک ها، تزریق خیالی دارو و چسب زدن به زخم های ساختگی، بخشی از روزهای او شد. بوی الکل برایش خاطره و انگیزه بود. نه ترس.

حالا سال ها از آن زمان گذشته و الهه در چهل و اند سالگی زندگی اش، پرستار ساکن محله انقلاب است که بیش از سیزده سال است روپوش سفید پرستاری را به تن دارد. او در بیمارستان های شهید کامیاب و ثامن الائمه^(ع)، روزهای تلخ و شیرینی از سر گذرانده است؛ از خستگی های شبانه بخش جراحی اعصاب زنان تا روزهای پرا التهاب کرونا که اشک و لبخند در هم آمیخته بود. از او به پاس زحماتش در همان روزهای سخت، از سوی دانشگاه علوم پزشکی مشهد و بیمارستان ثامن الائمه^(ع) قدردانی شد.



پرستار مهربان پنج سالگی ام

الهه خوش اخلاق و خنده روست. با آنکه شب گذشته شیفت بوده و تازه از سرکار برگشته، باز هم پرانرژی است. خنده از لب هایش جدا نمی شود. لحن صدایش آرام و دل نشین است و مهربانی در کلامش موج می زند. جز زمانی که از خاطره های دوران کرونا می گوید، یک لحظه هم صورتش ناراحتی را نشان نمی دهد، حتی زمانی که از شیفت های طولانی و حقوق و مزایای اندک شغلش حرف می زند.

هنگامی که می خواهد از انگیزه اش و اینکه چطور به شغل پرستاری علاقه مند شد بگوید، لابه لای خاطره های کودکی اش می گردد. انگیزه اش را از همان دوران پنج سالگی پیدا کرده و در ضمیر ناخود آگاهش پرستار بودن نقش بسته است. او تعریف می کند: دوران کودکی و حتی دوران دبستان، دختر بچه ای ضعیف بودم که به خاطر همین ضعف قوای جسمانی، زیاد بیمار می شدم. به همین دلیل مادرم مرا پیش پزشک می برد و پزشک هم برای تقویت قوای جسمانی ام آمپول های تقویتی می نوشت. او برای تزریق آمپول ها همراه مادرش به درمانگاه محله شان می رفت. در همین رفت و آمدها، خانم پرستاری را که آن زمان تصور می کرد پزشک است، می دید. روپوش سفید، مقنعه سیاه و چهره مهربان و کلام محبت آمیز آن پرستار با الهه، چنان در قلب و ذهنش نقش بست که باعث شد او در آینده شغل پرستاری را انتخاب کند؛ «هر زمان که برای تزریق می رفتم، خانم پرستار مهربان در درمانگاه برایم داستان کوتاهی تعریف می کرد. اصلا متوجه نمی شدم چه زمانی سوزن وارد بدنم می شد و هیچ دردی احساس نمی کردم.»

پرستار عروسک ها

لطف آن پرستار نه تنها به الهه قوت قلب داد، بلکه باعث شد برخلاف بسیاری از افراد، نه از بوی الکل و نه از آمپول بترسد. می خندد و می گوید: برخلاف سایر بچه ها عاشق آمپول زدن بودم و برای رفتن به درمانگاه مقاومت نمی کردم. با ذهن کودکانه ام تصور می کردم پرستار، دکتر است و تفاوتی بین این دوشغل نمی دیدم. او پس از بازگشت از درمانگاه، سراغ دفترچه های بیمه قدیمی می رفت. آن ها را مقابل خود می گذاشت و تلاش می کرد مانند نسخه های دکتر بنویسد. عروسکش نقش بیمار داشت و خودش پزشک بود. عروسک را ویزیت می کرد. گاهی برایش دارو می نوشت و گاهی دست و پایش را باندازی می کرد.

کلاس دوم دبستان بود که در مدرسه زمین خورد و دستش شکست. یک ماه در بیمارستان بستری شد. الهه از آن یک ماه خاطره های زیبایی دارد که شغل پرستاری را در ذهنش پررنگ تر کرد؛ «هر روز پرستارها برای روحیه دادن و سرگرم کردنم به اتاقم می آمدند و تا مرا نمی خندانند، از اتاق بیرون نمی رفتند.»

روی پابند نبودم

او تصمیمش را از قبل گرفته بود؛ بنابراین برای کنکور فقط یک انتخاب داشت: پرستاری. روزی که خبر قبولی در دانشگاه را از برادرش شنید، از خوشحال روی پایش بند نمی شد. برای ثبت نام در دانشکده پرستاری مشهد اقدام کرد. در همان ترم های اول، نیمی از دانشجویان انصراف دادند. اما الهه با روحیه حساس و وسواسی خود، به خاطر عشق و علاقه قلبی اش این رشته را ادامه داد. او می گوید: شغلم را عاشقانه دوست دارم؛ زیرا می توانم زخم ها و درد های دیگران را درمان کنم. چه پاداشی بالاتر از این که بتوانی لبخندی روی لب بیمار بیاوری و از دردش کم کنی. الهه می گوید که هفته های اولی که برای آموزش های بالینی به عنوان دانشجویان بیمارستان می روند برای همه اضطراب آور است. او تعریف می کند: به یاد دارم یکی از دانشجویان آقا با دیدن خون بالایی سر بیمار غش کرد و حالش بد شد. مادر تمام این مدت، من دست هایم را در جیبم نگه داشته بودم تا کسی لرزش دستان و اضطرابم را متوجه نشود. او بر اضطرابش غلبه کرد تا بتواند آن روز را پشت سر بگذارد؛ «بعد از تمام شدن روز کاری مان با خودم گفتم این همان شغلی است که دوست دارم، شغلی که در آن برای دیگران مفید هستم. پس باید با آن انس بگیرم و سختی هایش را هم بپذیرم.»

از خستگی گریه می کردم

الله در مدت آموزش کارهای بالینی، نه از تزییق اذیت شده است و نه از رگ گرفتن. ولی هنگام سوزن زدن برای تست دیابت یک بیمار بسیار ناراحت شده است. الله توضیح می دهد: آن زمان هنوز قلم ها و سوزن های باریک برای دیابت نیامده بود. باید با سوزن های ضخیم به سرانگشت بیمار می زدیم تا نمونه برای تست دیابت گرفته شود. اولین بار که این کار را انجام دادم، بیمار چنان فریادی زد که دچار استرس شدم. هر چند سعی می کردم خودم را کنترل کنم. تا چند دقیقه بعد رنگ صورت تم پریده بود و احساس می کردم آن بیمار را اذیت کرده ام.

پس از دوران دانشجویی، برای شروع کار در سال ۱۳۹۰ به بیمارستان شهید کامیاب (امدادی) رفت و در بخش جراحی اعصاب زنان (دیارتمان داخلی) مشغول خدمت شد. بخشی شلوغ و پرکار که دو سال در آنجا بود؛ «روزهایی بود که حتی فرصت نشستن در ایستگاه پرستاری را نداشتم. به یاد دارم برخی از این روزها که فشار کار بسیار زیاد بود، هنگام برگشتن به خانه از درد پا فقط اشک می ریختم.» این پرستار می گوید: «امدادی»، بیمارستان شلوغی است و در طول شیفت فرصت نشستن نداشتم. بعد هم باید گزارش بیماران را می نوشتم. یک لحظه هم فرصت استراحت نبود.

او ادامه می دهد: گاهی همراهان بیمار می گویند چرا شما دائم در حال نوشتن هستید! یکی از کارهای زمان بر پرستارها، نوشتن گزارش و ثبت شرح حال لحظه به لحظه بیماران، هم به صورت دستی و هم ثبت سیستمی است. این روند برای ما هم خسته کننده است، اما چاره ای نیست و در مسیر درمان، ضروری است. با این حال همواره کارمان را که حضور در کنار بیماران است، به خوبی انجام می دهیم.

خدمت پر تجربه

سال ۱۳۹۲ به بیمارستان ثامن الائمه^(ع) رفت و در بخش مراقبت های ویژه مشغول خدمت شد. او از دو سال خدمتش در بیمارستان شهید کامیاب، کلی تجربه کسب کرده بود؛ زیرا آنجا علاوه بر سرعت عمل، با انواع بیماران روبه روبرو شده بود.

الله درباره باز خورد هایی که از کار در بیمارستان شهید کامیاب گرفته است، برایمان می گوید: به دلیل شرایط کاری که پرستاران این بیمارستان ها تجربه می کنند، در نگاه سایر پرستاران آن ها افراد پخته تر و باتجربه تر هستند. زیرا باید سرعت واکنش بالایی داشته باشند. همچنین تجربه نشان داده که این پرستاران صبر و تحمل بیشتری نیز دارند.

تجربه وحشتناک کرونا

صحبت از روزها و تجربه های سخت کاری اش می شود. او روزهایی را سخت تر از دوران کرونا به یاد ندارد؛ روزهایی که تجربه های تلخ و گزنده برایش به همراه آورده است. حتی حالا که آن روزها را مرور می کند، اشک از چشم هایش جاری می شود؛ روزها و لحظه هایی و وحشتناک که این بیماری، سایه شومش را بر کل کشور انداخته بود و جان بسیاری را گرفت.

الله همه آن لحظه های تلخ و فوت بیماران را به یاد دارد. آن زمان، پرستاران علاوه بر کارهای روتین خود، به دلیل ممنوعیت حضور همراهان، باید به بیماران در کارهای روزانه شان مانند غذا خوردن و نوشیدن آب هم کمک می کردند. الله کمی آرام تر شده است. اشک هایش را پاک می کند و می گوید: لباس های مخصوصی می پوشیدیم که هم سنگین و هم گرم بودند. ماسک، شیلد و عینک می زدیم. در آن لباس ها، رفتن به سرویس بهداشتی، نوشیدن یک لیوان آب و حتی نفس کشیدن برایمان سخت بود.

الله ادامه می دهد: گاهی دوشیفت باید پشت سر هم در بیمارستان می بودم. شاید باورش برایتان سخت باشد ولی هنگامی که از بیمارستان بیرون می آمدم، تا کسی که نزدیک بیمارستان مرا می دید، سوام نمی کرد! او در خانه هم شرایط خاصی را تجربه می کرد. به همسر و پسرش گفته بود که فاصله شان را با او رعایت کنند؛ «پسر مرا دیدم که چند متر آن طرف تر بازی می کند. دلم غنج می رفت که در آغوش بگیرم ولی ترس از بیماری، این اجازه را به من مادر نمی داد. گاهی با خودم می گفتم آیا روزی می شود که بتوانم پسر مرا به آغوش بکشم و ببوسم؟ فقط به شکل تلفنی احوال پدر و مادر مرا جویا می شدم؛ زیرا می ترسیدم آن ها را مبتلا کنم.»

بدرقه بیمار کرونایی

هر چه بیشتر خاطره های دوران کرونا را مرور می کند، بیشتر آشفته می شود؛ بیمارانی که هیچ همراهی نداشتند و قادر درمان باید تمام تلاششان را می کردند تا به آن ها انرژی مثبت بدهند. او به یاد یکی از بیمارانش می افتد. بانویی که اسم و فامیلش در یاد الله نمانده. اما مقاومت و انگیزه اش برای زندگی در ذهن او ماندگار شده است؛ «بانویی بسیار خوش اخلاق و مهربان یک ماه در بخش مراقبت های ویژه بستری بود. از نظر روحی، بسیار مقاوم و جنگنده بود. هر روز کنار تختش می رفتم و با هم صحبت می کردیم. با او روزهایی حرف می زدیم که دیگر کرونایی نیست و زندگی به حالت عادی برگشته است. به او می گفتم می دانم خوب می شود و به آغوش خانواده اش برمی گردد.»

خانواده اش شماره تلفن الله را داشتند و از طریق او با بیمارشان صحبت می کردند. روزی که دکتر برگه مرخصی او را نوشت و ترخیص شد، برای همه پرستارها روزی خاطره انگیز بود. آن بانو باتک تک پرستارها از جمله الله خدا حافظی کرد و آن ها را در آغوش کشید. حتی بعد از فروکش کردن کرونا، به دیدن الله و سایر پرستاران می آمد و جویای حالشان می شد.

نقش های متعددی که پرستار

«دیواری کوتاه تر از پرستارها نیست.» این جمله ای است که الله می گوید و در ادامه توضیح می دهد: همراه بیمار از پرستار توقع دارد، بیمار از پرستار توقع دارد، هزینه های بیمارستان زیاد می شود و همراه بیمار به پرستارها خرده می گیرد. گاهی باید نقش پزشک، حسابدار و منشی بخش را هم داشته باشیم.

ناراحتی و گاهی بد اخلاقی پرستارها را ناشی از کار زیادشان می داند و می گوید: پرستارها همیشه بد اخلاق و عصبانی نیستند. تعداد زیاد بیمار، توقعات زیاد برخی از بیماران و همراهان، فشار شیفت های طولانی، حقوق و مزایای اندک، مشکلات و گرفتارهای فردی و... همه این ها می تواند روی اخلاق یک پرستار در یک شیفت کاری تأثیر بگذارد.

هر چند که او و سایر پرستاران تلاش می کنند هیچ کدام از این موارد در کارشان اثرگذار نباشد، معتقد است امکان خطا برای هرانسانی پیش می آید. او تأکید می کند: فردی که شغل پرستاری را قبول کرده است، یعنی روح بزرگی دارد. اگر گاهی ناراحتی و عصبانیتی از پرستاران دیدید، بدانید که همیشگی نیست و عامل یا عواملی پشت آن است.

توقعات نابجا

دوستان و اطرافیان نیز از پرستارها توقعاتی دارند، از پارتی بازی برای نوبت گرفتن تا تزییق و تجویز دارو هایی که نیاز است در محیط درمانگاه یا بیمارستان انجام شود. الله می گوید: برخی تزییق ها باید در محیط درمانگاه انجام شود تا در صورت تشنج بیمار، دسترسی به درمان وجود داشته باشد. اما برخی با آنکه توضیح می دهم، نمی پذیرند و این را به حساب غرور و از خود راضی بودن می گذارند. در صورتی که می دانم اگر مشکلی برای آن ها پیش بیاید، می گویند تو که پرستار بودی و می دانستی، چرا انجام دادی.

او این موارد را توقع نمی داند و نیاز فرد مقابل را می بیند که می خواهد درمان شود. از خواسته آن ها ناراحت نمی شود. آنچه ناراحتش می کند، این است که نمی تواند خواسته شان را اجابت کند، زیرا کمک را دستورالعملی الهی و توحیدی می داند. لبخند و رضایت بیمار و همراهش هم در این راه خوشحالی بی حدی به او می دهد.

الله می گوید: وقتی بیماران یا همراهان شان بعد از بهبودی برای خدا حافظی می آیند، انگار در آسمان ها هستم و روی ابرها قدم می گذارم. هیچ چیز به اندازه آن لحظه برایم شیرین و خاطره انگیز نیست که بیماری با پای خودش از در بیمارستان بیرون برود.

خانواده همراه

الله، پرستاری دلسوز و پرتلاش است که عشق به مراقبت رانه تنها در محیط کار، بلکه در خانه هم جاری می کند. او می گوید همسرش، سعید ثاقب فر که دوازده سال از زندگی مشترکشان می گذرد، همیشه همراه و همدل او در مسیر سخت و پرفراز و نشیب پرستاری بوده است؛ کسی که در روزهای شیفت های طولانی و خستگی های کاری با حمایت و درک عمیقش، آرامش را به خانه برمی گرداند. الله و سعید یک پسر دارند که در بزرگ کردنش، آقا سعید و مادر الله نقش پررنگی داشته اند. الله با لبخند می گوید: بدون کمک آن ها نمی توانستم هم پرستاری را به خوبی انجام دهم و هم مادری کنم. پرستار بودن برای الله فقط یک شغل نیست؛ بخشی از هویت اوست. همین باعث شده است در خانه هم، مثل بیمارستان، مراقب سلامت اطرافیان باشد. می گوید: هر وقت یکی از اعضای خانواده بیمار می شود یا جواب آزمایش دارد، فوری سراغ می آید. از من می پرسند چه دارویی بخوریم، یا نتیجه آزمایش را برایشان توضیح دهم. الله باور دارد که پرستاری فقط در بیمارستان معنا ندارد؛ بلکه ادامه آن، در خانه و میان عزیزانش جریان دارد.



یکتا محمودآبادی، کم سن ترین مجموعه دار کشور است

سفر به تاریخ با ۸۰۰ جعبه کبریت



راه تجربه

برگزاری نمایشگاه، آرزوی یکتا

یکی از آرزوهای یکتا برگزاری نمایشگاهی است که در آن بتواند مجموعه کبریت هایش را در معرض دید عموم قرار دهد و دیگران نیز لذت تماشای آن ها را تجربه کنند. اما علاقه های او تنها به جمع آوری اشیای قدیمی محدود نمی شود؛ یکتا عاشق آشپزی است؛ «در مدرسه، دانش آموزی فعال هستم. علاوه بر مسئولیت در بسیج و شرکت در فعالیت های فرهنگی، برای مناسبت ها و اعیاد گاهی یک درست می کنم و با خوشحالی به مدرسه می برم.»

یکتا برای آینده اش هم برنامه دارد. به دلیل علاقه عمیقش به کودکان و تجربه حضور کنار مادرش که در زمینه تربیت کودک فعالیت می کند، تصمیم گرفته است راه مادرش را ادامه دهد؛ گاهی در کانون فرهنگی که مادر در آن فعالیت دارد، برای بچه های سه تا چهارده ساله برنامه اجرایی می کند؛ از بازی های گروهی و فکری گرفته تا برنامه های سرگرم کننده دیگر.

با همه این فعالیت ها نشان می دهد که کنجکاوی و علاقه اش به یادگیری و خلق تجربه های جدید، او را نه تنها به یک مجموعه دار متفاوت تبدیل کرده است، بلکه دنیای اطرافش را نیز رنگارنگ و پرنرزی می کند.

الهام بخش کوچک ترین مجموعه دار کشور

سینا صابری، دایی یکتا، بیش از بیست سال است که به دلیل علاقه اش مجموعه داری می کند و مجموعه سکه، تمبر، دکمه و... جمع کرده است. او می گوید: به نظرم از همان کودکی می توان علاقه کودکان را کشف کرد و با هدیه ای مناسب آن را پرورش داد.



صابری که ابتدا تمبر و سپس کبریت را به یکتا هدیه داده است تا او را با دنیای مجموعه داری آشنا کند، توضیح می دهد: هدیه باید متناسب با سن کودک باشد و درباره مجموعه داری، شیمی را انتخاب کردم که جنبه بصری و تصویری آن آن قدر جذاب باشد که یکتا را جذب کند. به گفته او یکتا در مدت چند سالی که مشغول جمع آوری کبریت بوده، با تاریخ و قومیت های مختلف کشور نیز در همین مسیر آشنا شده و ذهن کنجکاوش باعث شده است سوالات متعددی بپرسد. آقاسینا می گوید: علاقه یکتا به مجموعه داری به حدی است که مرتب با من مشورت می کند تا علاوه بر کبریت، بتواند مجموعه های دیگری هم جمع کند.

نجمه موسوی زاده روی میز، چندین ردیف جعبه کبریت رنگارنگ چیده شده است؛ هر کدام طرحی ویژه و اندازه ای متفاوت دارد. بعضی کوچک و ظریف اند، بعضی دیگر کمی بزرگ تر. اما همه شان به قدری چشم نوازند که نمی توان از نگاه به آن ها دست کشید.

یکتا با ذوقی کودکانه و نگاهی پر از شوق، یکی یکی جعبه ها را برمی دارد، می چرخاند و درباره هر کدام چیزی می گوید: آن قدر شیرین و مشتاق حرف می زند که دلت نمی خواهد حتی یک لحظه حرفش را قطع کنی.

یکتا فاطمه محمودآبادی، دختر یازده ساله محله امام خمینی^(ع)، عنوان کم سن ترین مجموعه دار کشور را دارد؛ دختری که امسال در روز جهانی موزه از او قدر دانی شد.

۸۰۰ جعبه کبریت جورواجور

با ارزش ترین بخش مجموعه اش، مجوز رسمی مجموعه داری است که با افتخار نشان و توضیح می دهد؛ برای دریافت مجوز، تعداد مجموعه باید به حد مطلوبی برسد تا وزارت میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری این مجوز را صادر کند. در حال حاضر بیش از هشتصد جعبه کبریت با طرح های متفاوت دارم و همچنان در آنتیک فروشی ها و سایت های معتبر دنبال کبریت های خاص هستم. یکتا درباره انتخاب کبریت به عنوان موضوع مجموعه اش می گوید: چند بار قبل از اینکه از دایی ام به عنوان هدیه تولد، کبریت بگیرم، تمبر جمع کرده بودم. حتی در روزهای اول که کبریت جمع می کردم، گاهی تمبر هم می خریدم. اما بعد فهمیدم افراد زیادی مجموعه تمبر دارند و دلم می خواست مجموعه ام متفاوت باشد.

در حال حاضر، یکتا علاوه بر جمع آوری کبریت، چند ماهی است که پاک کن نیز جمع می کند و قصد دارد در آینده نزدیک، مجموعه ای از پاک کن های قدیمی و نفیس داشته باشد؛ «لوازم تحریر همیشه جزو علاقه های همیشگی ام بود؛ برای همین تصمیم گرفتم مجموعه ای از پاک کن هم داشته باشم.»

اردیبهشت امسال، جلسه ای در موزه بزرگ خراسان برگزار شد که از یکتا نیز به عنوان یکی از مجموعه داران دعوت شده بود. او در این جلسه با عنوان کوچک ترین مجموعه دار کشور مورد تقدیر قرار گرفت. یکتا می گوید: برایم جالب بود که همه افراد حاضر در جلسه بزرگ سال بودند و مجموعه های آن ها گاهی تکراری بود.

جرقه مجموعه داری

یکتا هنوز هم به یاد دارد که چطور جرقه علاقه اش به مجموعه داری زده شد. او تعریف می کند: تولد پنج سالگی ام بود که دایی ام برایم یک بسته کبریت قدیمی هدیه آورد. تا آن روز همیشه کادوی تولدم لباس، اسباب بازی یا کتاب بود، اما این بار وقتی جعبه های کبریت با نقش های متفاوت را دیدم که با نظم کنار هم چیده و بسته بندی شده بودند، از ذوق نمی دانستم چه کنم.

دایی یکتا، از علاقه مندان اشیای قدیمی و از مجموعه داران سکه است. او می خواست خواهر زاده اش را هم با دنیای جذاب مجموعه داری آشنا کند و با همین هدیه متفاوت این کار را کرد. یکتا توضیح می دهد: چند روز فقط عکس جعبه ها را نگاه می کردم و لذت می بردم. پدر و مادرم که ذوقم را دیدند، تشویقم کردند تا اگر دوست دارم کبریت های بیشتری جمع کنم.

از همان زمان، هر بار که کار خوبی انجام می داد، جایزه اش خرید یک جعبه کبریت بود. کمی بعد هم که به مدرسه رفت، پول توجیبی هایش را پس انداز می کرد تا بتواند جعبه هایی را که دوست دارد بخرد.

یکی از جعبه های کبریت را که رویش مردی بالباس کردی ایستاده است، نشان می دهد و می گوید: مجموعه ام بسیار متنوع است و شامل تصاویر اقوام مختلف ایران، نام برندهای قدیمی، نقاط تاریخی و مذهبی، اشیای قدیمی و حتی صور فلکی می شود. البته کبریت های جدید تر با عکس های فانتزی را هم جمع کرده ام تا مجموعه ام کامل باشد.

چند جعبه دیگر که رویشان تصاویری از سربازان خارجی بالباس های قدیمی نقش بسته است، توجه مرا جلب می کند. یکتا که نگاه کنجکاوی و مرامی ببیند، با هیجان توضیح می دهد: این کبریت ها متعلق به کشور انگلیس و مربوط به دهه ۱۹۵۰ میلادی هستند. آن ها را از یک سایت اینترنتی تهیه کردم.

کبریت هایی با قدمت حدود یک قرن

از میان تمام مجموعه اش، یکتا بیش از همه به جعبه کبریت های مینیاتوری و کوچک علاقه دارد؛ «قدمت مجموعه ام از دوره پهلوی اول تا امروز است و برخی از جعبه ها به دلیل کهنگی و فرسودگی نیاز به مراقبت ویژه دارند.» یکتا کبریت ها را با دقت در بسته بندی مخصوص قرار می دهد و داخل جعبه ای می گذارد تا گرد و خاک به آن ها نرسد. او می گوید:

تصمیم دارم با خرید یک کمد شیشه ای به شکل ویتترین، کبریت هایم را در معرض دید بگذارم؛ تماشای آن ها برایم بسیار لذت بخش است.





خاطره ماندگار زهرا ریاحی نژاد از حضورش در پویش «مشهد مهربان»

داستان یک همدلی

صندوق
خاطرات

رادیو باره به خانه برگرداند تا کنار بچه هایشان باشند.

● لحظه ای که قلب زهرا را تکان داد

زهرا هنوز آن روز را با جزئیات به یاد دارد: «هنوز صحبت هایم کامل تمام نشده بود که یک پسر ریزه میزه از روی نیمکتش بلند شد و با انگشتش به شکل اجازه روبه من کرد و گفت: خاله، یعنی شما می توانید بابای من را هم آزاد کنید؟»

زهرا ادامه می دهد: شجاعت و صداقت بچه برایم عجیب بود. چهره اش معصوم بود و فکر می کرد پدرش به خاطر بدهی داخل زندان است. تا خواستم به او بگویم حتماً به او قولی بدهم، مدیر مدرسه که کنارم ایستاده بود خیلی آرام اشاره کرد که حرفی نزیم

نجمه موسوی زاده صدای خنده و همه هم بچه هادر کلاس پر شده بودند نور خورشید از پنجره ها روی نیمکت های تایید. زهرا ریاحی نژاد، ساکن محله امام خمینی (ره) که برای انجام کاری ویژه به مدرسه آمده بود. با دیدن چشم های کنجکا و منتظر بچه ها صورتش به خنده باز شد. اما این لبخند دوا می نداشت. چند دقیقه بعد جمله ساده ولی صاد قانه یکی از دانش آموزان، چهره اش را تغییر داد و فکرش را مشغول کرد.

زهرا با گذشت دو سال هنوز آن لحظه را فراموش نکرده است و می داند که آن سؤال کوچک، نه تنها آن روزش را بلکه ذهنیتش را تغییر داد.

● سفیری برای مهربانی

هر جا که نیاز به کمک و همدلی باشد، زهرا حاضر است. وقتی فهمید پویشی با نام «مشهد مهربان» برای آزاد سازی زندانیان جرائم غیر عمد برگزار می شود، دوباره دست به کار شد. او در مساجد، مدارس و محافل مختلف، به عنوان سفیر این پویش حضور پیدا می کرد تا توضیح دهد چگونه کمک های کوچک می تواند زندگی خانواده ای را تغییر دهد.

یک روز، مانند همیشه، راهی یک دبستان پسرانه شد. زهرا تعریف می کند: وارد کلاس اول شدم. مدیر مدرسه من را همراه چند نفر دیگر که برای همین کار رفته بودیم، معرفی کرد. بعد شروع کردم به صحبت و گفتم که ممکن است بعضی پدران و مادران به دلیل مشکلات مالی در زندان باشند و با کمک های کوچک، می توان آن ها

و وعده ای ندهم.

زهرا سعی کرد با حرف هایش بچه را آرام کند: «وقتی صحبت هایم در کلاس تمام شد و بیرون آمدم از مدیر پرسیدم که این دانش آموز چه مشکلی دارد و چرا پدرش در زندان است. مدیر گفت پدرش به دلیل جرم عمد داخل زندان است.»

او ادامه می دهد: خیلی برایش غصه خوردم. او هنوز خیلی کوچک بود و چیزی از جرم و زندانی بودن نمی فهمید. چند روزی تصویر آن بچه مدام جلوی چشمم بود. خودم پسری داشتم که همان سال کلاس اولی بود و هر بار به او نگاه می کردم، با خودم می گفتم چقدر این بچه غمگین است و جای خالی پدرش را حس می کند.

● تصمیمی برای قدم های بزرگ تر

بعد از چند روز، زهرا تصمیم گرفت توانش را برای جمع آوری کمک ها به کار گیرد: «گفتم شاید نتوانم برای پدران بچه به دلیل جرم عمد کاری انجام دهم، اما برای بقیه بچه ها که جای خالی پدر یا مادرشان را حس می کنند، می توانم قدمی بردارم.»

زهرا همان موقع به خود قول داد که از آن به بعد، جلو بچه های کوچک دیگر نگوید، «باین پول پدر و مادری آزاد می شود»، بلکه این طور بگوید که «خانم ها و آقایانی که گرفتارند و به دلیل مشکلات مالی در زندان هستند.»

این تجربه، یک درس کوچک اما بزرگ برای زهرا بود: درس اهمیت همدلی، انگیزه ای برای مهربانی و البته مراقبت از احساس کودکان.



آیدا عربی توانسته در نوجوانی
در ورزش رزمی موفقیت کسب کند

اعجوبه طرق



امید محله

● مشوقانت چه کسانی هستند؟

پدر و مادر من مشوق های اصلی من هستند و علاوه بر هزینه، وقتشان را هم برایم می گذارند. بعد از آن ها مربی هایم خانم ها فهیمه عبدی و شهناز هراتی مشوقم هستند. البته دو تا از دایی هایم هم با حرف هایشان به من انگیزه می دهند.

● برای آینده ات چه برنامه ای داری؟

دوست دارم برای تیم ملی انتخاب شوم و روزی در مسابقات جهانی توانایی ام را نشان دهم؛ بنابراین دائم مشغول تمرین هستم.

● بهترین خاطره ای را که از این ورزش داری برایمان تعریف کن.

آخرین اجرایی که داشتم لیلی شاهی، رئیس سبک، در سالن مسابقه حضور داشت و از اجرا و تکنیکم تعریف کرد. آنجا دیدم که مربی ام، خانم فهیمه عبدی، چقدر خوشحال شد. این صحنه خاطره انگیزترین و بهترین لحظه ورزشی من تا الان است.

● اگر روزی مسئولیتی داشته باشی، چه کاری برای دختران محله ات انجام می دهی؟

استعداد های زیادی در محله ما وجود دارد، اما امکانات کم مانع از پیشرفت آن ها شده است. از سوی دیگر، هزینه های باشگاه ها زیاد شده و گروهی به این دلیل نمی توانند در مسابقه ها شرکت یا حتی ورزش کنند. اگر زمانی مسئولیتی داشته باشم، از ورزشکاران حمایت می کنم و تا آنجا که بتوانم، ورزش را با هزینه کم در دسترس همه قرار می دهم.

● چرا در کلاس، تو را با عنوان اعجوبه می شناسند؟

حرکت هایی را که بقیه نمی توانند انجام دهند، به راحتی اجرا می کنم. می توانم حرکت هایی را در هوا انجام دهم، به طوری که برخی از بچه های کلاس با تعجب مرا نگاه می کنند. استاد هایم یادین حرکاتم تشویق می کنند و این انگیزه ای است که بیشتر تمرین کنم.

● اگر دفاع شخصی را شروع نمی کردی، به سراغ چه ورزشی می رفتی؟

اسب سواری و تیراندازی را ادامه می دادم. البته الان هم گاهی همراه پدرم به اسب سواری می رویم.



سمیرا منشادی ورزش را از شش سالگی با ژیمناستیک شروع کرد. دو سال در این رشته ماند و توانست مقام سوم استان را در رده نونهالان به دست آورد. در هفت سالگی تغییر رشته داد و به سراغ کاراته رفت. در این رشته نیز موفق شد یک طلای استانی و یک کشوری کسب کند. اما انگار علاقه اش در ورزش دیگری بود و سه سال پیش رشته دفاع شخصی را شروع کرد. آیدا عربی، دختر ورزشکار محله طرق، در همین مدت کوتاه پیشرفت خوبی داشته است و توانسته چندین مقام اول در استان و کشور به دست آورد. او که کمربند مشکی این ورزش را دارد، بین دوستان باشگاهی اش به «اعجوبه» شناخته می شود.

● چه شد که دفاع شخصی را انتخاب کردی؟

روزی گروهی از ورزش دفاع شخصی برای اجرای برنامه به مدرسه من آمده بودند. هنگامی که اجرایشان را دیدم، خوشم آمد. چون تجربه کاراته را داشتم، یادین حرکات آن ها احساس کردم می توانم با آن ارتباط برقرار کنم.

● چه چالشی با این ورزش داشتی؟

روزهای اول، اجرای برخی تکنیک ها برایم سخت بود. وقت زیادی برای تمرین می گذاشتم اما خسته نمی شدم؛ چون هیجان این رشته ورزشی را دوست داشتم.



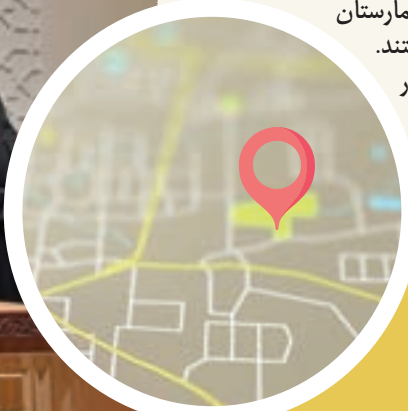
● همراه با اعضای شورای اجتماعی محله جنت به دبستان پژوهش رفتیم تا درباره وظایف شورا و کارهایی که می‌توان برای خیابان و کوچه‌های شهر انجام داد، توضیح دهیم. بچه‌ها بسیار کنجکاو پشت سر هم سؤال می‌پرسیدند و این استقبال آن‌ها برایم تعجب‌آور بود.

تصویر و متن از محمدحسین خوشنویس، ساکن محله جنت



● بارها همراهان بیمار یا حتی بیمارانی را دیده بودم که مقابل بیمارستان شهید کامیاب ایستاده بودند. بعضی از آن‌ها سن و سالی ازشان گذشته بود و برخی دست یا پایشان آسیب دیده و ایستادن برایشان دشوار بود. هفته گذشته که از مقابل بیمارستان رد می‌شدم، دیدم در حال نصب چند صندلی هستند. از مدیران شهری و همه کسانی که در این کار خیر نقش داشتند، تشکر می‌کنم.

تصویر و متن از زهرا اسلامی، ساکن محله کوشش



محله به روایت شما

● بسیج ناحیه مالک اشتر در ایام ولادت حضرت زینب(س)، از دختران بسیجی و فعال مسجد نور به دلیل فعالیت‌های متنوع در موضوعات فرهنگی و قرآنی تجلیل کرد. برخی از این دختران جزو دانش‌آموزان استعداد‌های درخشان هستند و من بادی‌دن افتخار آفرینی آن‌ها بسیار خوشحال شدم.

تصویر و متن از طیبه سرایی، ساکن محله امام خمینی(ره) و عضو پایگاه بسیج نورالزینب(س)



● ما اهالی محله شهید بهشتی از همه عوامل دست‌اندرکار به خاطر اجرای طرح کابل‌کشی و فیبر نوری که در راستای بهبود خطوط اینترنت انجام شد، صمیمانه تشکر می‌کنیم.

تصویر و متن از رمضانعلی اخروی میاوان، ساکن محله شهید بهشتی



● امشب برای اولین بار همراه بانو جوانان مسجد حضرت محمد(ص) داوطلب شدم و باد و چرخه‌ام غذا برای نیازمندان محله توزیع کردم. حس و حال عجیبی داشتم؛ هر پرس غذایی را که پشت درمی گذاشتم، زنگ در را می‌زد و کمی دورتر می‌ایستادم تا آن‌ها خجالت نکشند. این تجربه برایم شیرین بود.

تصویر و متن از رضا نیازی، محله امام رضا(ع)